

## توصیف مبحث اصالت وجود و اصالت ماهیت

کریم حکیمی فرد

عضو حلقه علمی حکمت (برادران)

دانش آموخته دوره نیمه تخصصی فلسفه و کلام اسلامی

**چکیده:** در این نوشته سعی شده است که مبحث اصالت وجود و اصالت ماهیت با بیانی قابل فهم به تصویر کشیده شود و برای این کار از روشی استفاده شده است که متفاوت با روشهای معمول می باشد و سعی شده علاوه بر اینکه سبکی آموزشی برای نوآموزان فلسفه داشته باشد، در عین حال، از دقت و صحت مطالب کاسته نشود.

**کلید واژگان:** اصالت، وجود، ماهیت، مصداق بالذات، مصداق بالعرض.

### مقدمه

در این مبحث بعد از توضیح بعضی از اصطلاحات سه پرسش مطرح می شود که سعی شده است به زبانی ساده به آنها پاسخ داده شود:

۱. مراد از اصالت ماهیت چیست؟

۲. مراد از اصالت وجود چیست؟

توضیح: آنچه در دو پرسش بالا مهم است این که، هر کدام اصل ادعای خودشان را بدون طرح نزاع بیان کنند و بعد سراغ محل نزاع می رویم و سپس پرسش زیر را می پرسیم:

۳. حالا بگویید محل نزاع کجاست؟ و چرا هر کدام نظر خود را در مقابل نظر

دیگری می بیند؟

بی بین دو نفر - معلم و شاگرد - ترتیب داده ایم.

## گفتگو

- معلم: آیا شما برادر دارید؟

- شاگرد: بله، یکی.

- معلم: اسم او چیست؟

- شاگرد: حسن.

- معلم: می‌خواهیم معنای بعضی از اصطلاحات را بیان کنیم. پس هر کجا معنایی

را درست نفهمیدی، رد نشو. اینکه گفتم من برادر دارم، مرادش چیست؟

- شاگرد: یعنی اینکه پسر دیگری وجود دارد که اسم او حسن است و حسن فرزند

پدر و مادر من است؛ همان‌طور که من نیز فرزند آن دو هستم.

- معلم: آفرین، خوب توصیف کردی. حالا بگو: اگر پدر و مادر تو هیچ فرزند

دیگری غیر از تو نداشتند، تو برادر بودی یا نه؟

- شاگرد: معلوم است، نه.

- معلم: اینکه الان پدر و مادرت فرزند دیگری دارند - از جهت فرزند داشتن - آیا

چیز دیگری مثلاً دست یا پا یا چیزی عینی و واقعی در تو پیدا شده است که به تو

برادر می‌گویند؟

- شاگرد: خوب معلوم است که نه، فقط به این سبب که بچه دیگری وجود دارد

که فرزند دیگر پدر و مادرم است، به من برادر می‌گویند.

- معلم: الان تو مفهوم و معنای برادر را خوب می‌فهمی. آیا می‌توانی معنای آن را

در حالت کلی بیان کنی؟

- شاگرد: هرگاه پسری باشد که پدر و مادرش بچه دیگری داشته باشند، از این

حالت و نسبت بین آن پسر و بچه دیگر، به برادر بودن تعبیر می‌شود.

- معلم: آفرین، حالا خوب دقت کن! الان تو مصداق مفهوم برادر هستی. ولی اگر

پدر و مادرت فرزند دیگری به جز تو نداشتند، چیزی عینی از وجود تو کم می‌شد؟

- شاگرد: نه.

- معلم: درباره این نوع از مفاهیم، مثل مفهوم برادر که چیزی واقعی و عینی در

قبال آن در خارج وجود ندارد، می‌گوییم: این مفاهیم مابایزای عینی ندارند. الان تو

برادر هستی؛ یعنی مصداق مفهوم برادر، ولی در قبال مفهوم برادر، چیز عینی دیگری

به نام برادر وجود ندارد. تو همان‌طور که بودی، هستی، چه برادر باشی چه نباشی. اگر

برادر باشی، چیزی به وجود تو اضافه نمی‌شود و اگر برادر نباشی، چیزی از وجود تو

کم نمی‌شود. فقط نسبت تو با بچهٔ دیگر ملاحظه می‌شود. اگر بچهٔ دیگری از پدر و مادرت باشد تو برادر هستی، اگر نباشد برادر نیستی.

- شاگرد: تا حدودی فهمیدم، ولی معنای مایزا داشتن را خوب نفهمیدم.

- معلم: تو که الان برادر حسن هستی، خود نفس و وجود تو چیزی واقعی و عینی در خارج است. تو نفس خودت را خوب درک می‌کنی که واقعاً چیزی واقعیت‌دار است. آن نفس تو مایزای مفهوم عام نفس است؛ یعنی در مقابل مفهوم نفس، چیزی واقعی و حقیقی به نام نفس تو در خارج وجود دارد<sup>۱</sup>.

- شاگرد: پس الان من، هم مایزای مفهوم نفس هستم و هم مصداق مفهوم نفس؟

- معلم: آفرین، درست است.

- شاگرد: پس مصداق و مایزا به یک معنا هستند؟

- معلم: نه، مصداق اعم است از اینکه مایزا هم باشد یا نباشد. چیزی که مصداق یک مفهوم است، می‌تواند مایزای همان مفهوم باشد و نباشد. تو الان هم مصداق مفهوم نفس هستی و هم مصداق مفهوم برادر، ولی در مورد مایزا، تو مایزای مفهوم نفس هستی، ولی مایزای مفهوم برادر نیستی<sup>۲</sup>.

- شاگرد: تا حدودی فهمیدم، ولی نه کامل.

- معلم: تا همین حد که بتوانی فرق بین مصداق و مایزا را درک کنی، فعلاً کافی است.

- معلم: حالا خوب دقت کن، اگر تو نبودی حسن برادری داشت؟

- شاگرد: نه

- معلم: آیا مفهوم برادر، بدون تو مصداقی می‌تواند داشته باشد؟

- شاگرد: اگر پدر و مادرم بچهٔ دیگری داشته باشند، بله، می‌تواند مصداق داشته باشد.

- معلم: منظور این است که هیچ بچهٔ دیگری نباشد. خوب دقت کن، چون مراد این است که مفاهیم را خوب بفهمیم. پس چنین فرض کن که پدر و مادرت نمی‌توانند به جز تو و حسن، فرزند دیگری داشته باشند و نیز فرض کن، جز شما چهار نفر و ما دو نفر، کس دیگری در عالم وجود ندارد.

- شاگرد: در این صورت، اگر من نباشم مفهوم برادر نمی‌تواند مصداق داشته باشد.

- معلم: خوب، حالا اگر تو خودت موجود باشی، ولی پدر و مادرت فرزند دیگری

نداشتند، تو مصداق برادر بودی؟

۱. برای درک مفهوم مایزا، ر.ک: علی ربانی گلپایگانی، ایضاح الحکمة، ترجمه و شرح بدایة الحکمة، ج ۱، ص ۶۹.  
 ۲. برای درک فرق بین معنای مایزا و مصداق، ر.ک: علی شیروانی، شرح مصطلحات فلسفی، ص ۱۵۰.

- شاگرد: نه.

- معلم: در همین حالت مایزای مفهوم نفس هستی یا نه؟

- شاگرد: هستم.

- معلم: خوب، اگر خوب دقت کرده باشی، تو برای اینکه مایزای مفهوم نفس باشی نیاز به این نداری که مصداق مفهوم برادر هم باشی، ولی برای اینکه بتوانی مصداق مفهوم برادر باشی، قطعاً نیاز به این داری که مایزای مفهوم نفس باشی؛ یعنی تا تو نباشی اینکه به تو برادر بگویند، درست نیست.

- شاگرد: تا حدودی این را هم فهمیدم ولی چرا این مثال را آوردید؟

- معلم: این مثال را آوردم تا مفهوم اصالت را بفهمی.

- شاگرد: پس آیا این معنا که برای اصالت می‌گوییم، درست است: هرگاه چیزی خارجی (مثلاً نفس من) مایزای یک مفهوم (مفهوم نفس) باشد و از سویی مصداق مفهوم دیگری (مفهوم برادر) باشد، در این صورت، اگر آن شیء خارجی (نفس من) بخواهد مصداق مفهوم برادر باشد، باید پیش از این، هم مصداق و هم مایزای مفهوم نفس باشد!

- معلم: تقریباً، ولی باید به چند نکته توجه کرد:

۱. تقدم از نظر زمانی مراد نیست. در همان مثال خودمان، فرض کن پدر و مادرت، تو و حسن را دو قلو آورده‌اند، یعنی همزمان به دنیا آمده‌اید. در آن هنگام تو، همزمان، هم مایزای و هم مصداق مفهوم نفس هستی و در همین زمان مصداق مفهوم برادر هم هستی.

۲. اصالت، معانی متفاوتی دارد که این تنها یکی از معانی اصالت است که از یکی از تقریرهای اصالت وجود و دلیل اثبات آن به دست می‌آید.

۳. معنای دیگر و اصلی اصالت، این است که آن شیء خارجی (نفس تو) واقعاً در خارج واقعیت عینی دارد و در اصل، مایزای مفهوم نفس است. یعنی اگر آن شیء خارجی (نفس تو) مایزای یک مفهوم، مثل مفهوم نفس باشد، همین برای اطلاق اصیل برای آن مفهوم کفایت می‌کند؛ هر چند لازمه آن این باشد که مفهوم دیگر (مثل مفهوم برادر) که مایزای ندارد، برای مصداق داشتن نیازمند آن مایزای باشد. یعنی

۱. ر.ک: علی ربانی گلبایگانی، ایضاح الحکمة، ترجمه و شرح بدایة الحکمة، ج ۱، ص ۷۰.

۲. با توجه به معنایی که برای اعتباری در مقابل اصیل می‌شود و با توجه به این نکته که بعد از اثبات اصالت وجود بی که برای ماهیت اشياء مثل درخت و اسب و ... می‌شود، این معنا از اصالت روشن‌تر می‌شود.

تو خودت واقعیتی عینی در خارج هستی و مفهوم برادر به تو نسبت داده می‌شود؛ زیرا پدر و مادر تو فرزند دیگری هم دارند. پس نفس تو اصالت و واقعیت عینی دارد، ولی مفهوم برادر فقط مصداق دارد و مایاها ندارد.<sup>۱</sup> توضیح بیشتر را بعد از این می‌گوییم.<sup>۲</sup>

۴. این مثال معنای عامی را در ذهن شما القا می‌کند که در موقع خودش این معنا را دقیق‌تر خواهیم کرد.<sup>۳</sup>

- شاگرد: تا حالا که خوب فهمیدم، قدم بعدی چیست؟

- معلم: شما مفهوم و معنای وجود را می‌دانی؟

- شاگرد: بله، مقاله مفاهیم ذهنی شما را خوانده‌ام. مفهوم وجود از مفاهیم خیلی روشن و واضح است که هر کس به راحتی آن را می‌فهمد.

- معلم: فعلاً به همان بسنده می‌کنیم. مفهوم ماهیت را هم می‌دانی؟

- شاگرد: ماهیت، معانی مختلفی دارد، ولی بر اساس آنچه تا به حال گفتگو کردیم و نیز از عنوان مقاله، حدس می‌زنم مرادتان مفاهیم ماهوی باشد، درست است؟

- معلم: تا حدودی درست است، ولی نه خود آن مفاهیم ماهوی. برای فهم بهتر

این بخش، دقت بیشتری لازم است. ما گاهی با لفظ ماهیت به یکی از مفاهیم ماهوی مثل مفهوم سنگ یا درخت اشاره می‌کنیم؛ یعنی مرادمان از ماهیت، مفاهیم موجود در ذهن است و گاهی آن چیزی که در خارج هست، مرادمانست مثل سنگ یا درختی که در خارج وجود دارد.<sup>۴</sup>

این تنها یک یادآوری کوتاه بود که در جای خودش در مورد آن دقیقتر گفتگو خواهیم کرد.

- شاگرد: با توجه به اینکه الفاظ اصلی مورد نیاز را معنا کردید، فکر می‌کنم الان

۱. این معنا شامل معنای قبلی هم می‌شود و مراد اصلی از اصالت هم همین است؛ هر چند برخی بین لازمه اصالت وجود و خود مفهوم اصالت وجود تمایز قایل شده‌اند.

۲. برای توضیحات بیشتر، ر.ک: علی ربانی گلپایگانی، ایضاح الحکمة، ترجمه و شرح بدایة الحکمة، ج ۱، ص ۶۹ علی شیروانی، شرح مصطلحات فلسفی، ص ۱۴، محمد تقی مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۳۳۷؛ جواد تهرانی، عارف و صوفی چه می‌گویند؟، ص ۱۸۴-۱۸۶.

۳. ما با آوردن مثال، معنای مایاها را مشخص کردیم و بعد معنای اصالت را (معنای اصلی آن را) که همان مایاها دانستن است و در مرحله بعدی نشان دادیم که اصالت و مایاها دانستن، دقیقاً به یک معنا نیستند، بلکه منظور از اصالت نوع خاصی از مایاها دانستن است، نه اینکه هر مایاها دانستنی را اصیل هم بگویند، ولی بعد از این که اصالت وجود ثابت شد، تنها چیزی که مایاها دارد، فقط و فقط وجود است نه چیز دیگر.

۴. که این خود می‌تواند به دو معنای متفاوت - با توجه به اختلاف نگرش اصالت وجودی و اصالت ماهوی - باشد. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: محمد تقی مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۳۳۶؛ جواد تهرانی، عارف و صوفی چه می‌گویند؟، ص ۱۸۶.

به اولین پرسش پاسخ دهید، که معنای اصالت ماهیت چیست؟

- معلم: با توجه به مثالهایی که آوردیم، ادامه بحث را نیز با همان مثالها پیش می‌بریم تا درک مطلب راحت‌تر باشد. همان‌طور که در آن مثال، دو مفهوم (مفهوم نفس و مفهوم برادر) داشتیم، در مبحث اصالت وجود و ماهیت نیز، دو مفهوم داریم: مفهوم وجود و مفهوم ماهیت. در این مبحث مراد از مفهوم ماهیت، مفاهیم ماهوی مثلاً مفهوم درخت یا مفهوم اسب یا ... است.

- شاگرد: پس چرا مفهوم ماهیت را به کار می‌برید؟

- معلم: چون این یک بحث عام است و شامل تمام ماهیتهای مختلف می‌شود نه یک ماهیت خاص، تک تک ماهیتهای وارد در این بحث هستند؛ از این رو، لفظ مفهوم ماهیت را بکار می‌بریم.

- شاگرد: گفتید دو مفهوم «وجود» و «ماهیت» داریم.

- معلم: بله، حالا اگر بخواهیم معنای اصالت ماهیت را بدانیم، چنین می‌گوییم: مفهوم ماهیت - مثلاً مفهوم درخت - را در ذهن داریم و آنچه الان من در خارج می‌بینم و با لفظ درخت به آن اشاره می‌کنم، به تعبیر بهتر، آن چیزی که در خارج از ذهنم به آن اشاره می‌کنم و در واقع، مایزای مفهوم درخت است، مصداق مفهوم درخت نیز هست. از سوی دیگر، اگر خوب دقت کنیم وقتی می‌گوییم اصالت با ماهیت است، در اینجا مرادمان این است که اصالت با درخت است.

- شاگرد: با همان مثالها تطبیق دهید تا من هم خوب متوجه شوم.

- معلم: آنجا گفتیم تو و برادرت حسن، دو قلو متولد می‌شوید. در اینجا می‌گوییم دو مفهوم وجود و درخت همزمان در ذهن وجود دارد. در آنجا گفتیم تو، هم مصداق مفهوم نفس هستی و هم مصداق مفهوم برادر، ...

- شاگرد: در اینجا آن شیء خارجی هم مصداق مفهوم وجود است و هم مصداق مفهوم درخت؟

- معلم: بله، ولی با کمی دقت بیشتر. یعنی اینکه آن شیء خارجی، مایزای مفهوم درخت است، ولی مایزای مفهوم وجود نیست و نیز این که آن شیء خارجی اولاً و بالذات مصداق مفهوم درخت است و ثانیاً و بالعرض مصداق مفهوم وجود.

- شاگرد: این الفاظ را پیش از این معنا نکرده بودید.

- معلم: مراد از اولاً و بالذات، همان اصیل بودن، یعنی مایزای داشتن؛ یعنی متن خارج را پر کردن؛ یعنی، واقعیت داشتن. توجه داشته باشید که مایزای در جملات

پیشین نیز به معنای «متن خارج را پر کردن» است.

- شاگرد: پس مراد از ثانیاً و بالعرض نیز یعنی مایبازا نداشتن، هر چند مصداق داشتن مراد است؟  
 - معلم: بله<sup>۱</sup>.

- شاگرد: پس معنای اصالت ماهیت این است که هر آنچه در عالم وجود دارد و از آن، دو مفهوم (مفهوم وجود و مفهوم ماهیت) به ذهن می‌آید، فقط مفهوم ماهوی آن است که مایبازا و واقعیت عینی دارد و متن خارج را پر کرده است و مفهوم وجود، مایبازا ندارد. هر چند آن شیء خارجی مصداق هر دو مفهوم وجود و ماهیت است و مصداق اولاً و بالذات مفهوم ماهیت و ثانیاً و بالعرض مفهوم وجود است؟  
 - معلم: بله، دقیقاً.

- شاگرد: چیزی که ناگفته مانده این است که، در مثال قبلی وقتی به من، برادر می‌گفتم، مرادمان این بود که مصداق مفهوم برادر هستیم؛ هر چند مایبازای مفهوم برادر نیستیم و چون مصداق مفهوم برادر بودم، می‌گفتم به این سبب مصداق مفهوم برادر است که پدر و مادر من، بچه دیگری هم دارند؛ لذا می‌توان به من برادر گفت. در اینجا که شما می‌گویید «وجود، یعنی مصداق مفهوم وجود است.» از چه جهتی می‌گویید؟  
 - معلم: از نظر اصالت ماهیت، از این جهت می‌گویند مصداق وجود است و به آن موجود اطلاق می‌کنند که معدوم نیست و به اصطلاح طارد عدم است. یعنی ما مفهوم وجود را از درخت موجود و هر چیز دیگری که موجود است، انتزاع می‌کنیم، همان‌طور که مفهوم برادر را به این سبب از نسبت بین شما و حسن انتزاع می‌کردیم که هر دو فرزند یک پدر و مادر بودید. در اینجا هم وقتی درخت را نسبت به بودن و نبودن آن می‌سنجیم، بودن را از آن درخت خارجی انتزاع می‌کنیم. پس می‌گوییم، درخت موجود است. پس مفهوم وجود از آن جهت بر درخت خارجی اطلاق می‌شود که حکایت از طرد عدم کردن آن درخت خارجی دارد و گرنه خود مفهوم وجود مایبازای خارجی ندارد<sup>۲</sup>.

- شاگرد: فکر می‌کنم معنای اصالت وجود هم با این حساب روشن است. می‌توان چنین گفت: آن شیء خارجی که مثلاً با لفظ درخت به آن اشاره می‌کنیم، مایبازای

۱. هر چند مصداق بالذات و اصیل از لحاظ معنا با هم فرق دارند و مصداق بالذات از نتیجه‌های اصیل بودن است، چون غالباً به این معنا دقت نکرده‌اند و آن دو را به یک معنا به کار برده‌اند، ما نیز فعلاً این دو را به همان یک معنا به کار می‌بریم.

۲. ر. ک: جواد تهرانی، عارف و صوفی چه می‌گویند؟، ص ۲۰۸-۲۱۱.

مفهوم وجود است. پس اولاً و بالذات مصداق مفهوم وجود و ثانیاً و بالعرض مصداق مفهوم درخت است. یعنی مفهوم درخت مایزاً ندارد؛ هر چند مصداق دارد. ولی اینجا به چه عنوانی آن شیء خارجی، مصداق مفهوم درخت است، در حالی که مفهوم درخت، مایزاً ندارد؟

- معلم: در اینجا وقتی می‌گوییم آن شیء خارجی مصداق مفهوم درخت است، نیاز به مقدمه‌ای کوتاه دارد که باید بیان کنیم تا بتوان معنای آن را خوب تصور کرد، ولی قبل از آن مقدمه، خوب است توضیح بیشتری دهیم تا معنای آن روشن‌تر شود. وقتی دو مفهوم «وجود» و «ماهیت» داریم، که در هر یک از دو نظریه اصالت وجود و اصالت ماهیت فقط یکی از آن دو مفهوم، مایزاً دارد، آن مفهومی که مایزاً دارد را اصیل می‌نامیدیم که اولاً و بالذات مصداق داشت. در مقابل، مفهوم دیگر ثانیاً و بالعرض مصداق داشت. این مفهوم دیگر را که ثانیاً و بالعرض مصداق دارد، در اصطلاح، اعتباری - در مقابل معنای اصالت - می‌گویند. مثلاً می‌گویند وجود اصیل است و ماهیت اعتباری یا اینکه ماهیت اصیل است و وجود اعتباری.

- شاگرد: وقتی ماهیت اعتباری باشد و وجود اصیل، معنای اعتباری بودن ماهیت چه خواهد بود؟ یعنی وقتی چیزی که مایزای ماهیت (مثلاً درخت) نیست آیا باز هم می‌تواند مصداق درخت باشد؟

- معلم: قرار بود مقدمه‌ای بیان شود. آن مقدمه این است: شما کاغذ سفیدی را که از هر طرف بی‌انتهاست، تصور کنید؛ یعنی ما هر چه نگاه می‌کنیم، آخر آن را نمی‌توانیم ببینیم. در این حالت می‌گوییم این کاغذ نامحدود است؛ یعنی پایان ندارد. حالا اگر با یک چاقو روی این کاغذ ضربه‌هایی بزنیم، به طوری که از آن کاغذ خیلی بزرگ تکه‌ای به شکل - مثلاً - مثلث ببریم، در این صورت می‌گوییم این مثلث است. ولی اگر خوب دقت کنید ما در خارج چیزی نداریم جز همان کاغذ ولی بریده شده و در اصل کاغذی که محدود به سه ضلع داشتن شده است. در حالی که ما می‌گوییم که چیزی به نام مثلث در خارج داریم. این حد و محدودیت که برای آن کاغذ بزرگ ایجاد شده است، به شکل مثلث در نظر ما جلوه کرده و خودی نشان می‌دهد و ما خیال می‌کنیم خود آن شکل و محدودیت، واقعیتی جدا در خارج دارد!

در مورد وجود هم چنین می‌گویند. وجود به تنهایی یعنی وجودی که هیچ حدی ندارد. توجه کنید که هر آنچه در خارج هست، همه مایزای مفهوم وجود هستند.

ر.ک. علی شیروانی، شرح مصطلحات فلسفی، ص ۱۴ و ۱۵.



هرگاه یکی از مایزاهای وجود، دارای محدودیت باشد، ما خیال می‌کنیم خود آن محدودیت در عالم خارج هست مانند حد مثلث. پس هرچند آن کاغذ بریده‌شده مصداق مفهوم مثلث است و هر چند آن وجود محدود و ضعیف خارجی، مصداق مفهوم درخت است، ولی مایزای مفهوم درخت نیست، بلکه ما از آن جهت آن شیء خارجی را مصداق - ثانیاً و بالعرض - مفهوم درخت می‌دانیم که محدودیتی و حدی دارد که ما از آن محدودیت و حد به درخت تعبیر می‌کنیم. پس تک‌تک مفاهیم ماهوی مثل مفهوم درخت و مفهوم اسب و... همه اینها، حد وجودی آن شیء خارجی هستند نه چیزی بیشتر از آن<sup>۱</sup>.

- شاگرد: در مورد «حد» توضیح بیشتری بدهید که آیا محدودیت فقط مربوط به شکل ظاهری است یا...  
 - معلم: مثال کاغذ در مورد شکل آن بود. مثال را کمی گسترش می‌دهیم تا

به معنای واقعی حد نزدیکتر شویم. شما فرض کنید، دانه گندمی داریم که اگر زیر خاک گذاشته و به آن آب بدهیم، تحت شرایطی خاص، ریشه کرده، بزرگ شده و گندمهای زیادی خواهد داد. این حالت اولیه‌ای که دانه گندم داشت - که می‌توانست در اثر شرایط مناسب تبدیل به گیاه شود - را قابلیت و قوه دانه گندم می‌گویند؛ یعنی دانه گندم قوه و قابلیت تبدیل شدن به گیاه را دارد. وقتی در عمل به گیاه تبدیل شد، می‌گویند به فعلیت رسید؛ یعنی فعلاً در عمل به آن قوه و استعدادی که داشت، رسیده و گیاه شده است<sup>۲</sup>.

در این مثال، اگر خوب توجه کنید، متوجه می‌شوید که آن دانه گندم، محدود در حد دانه بود، ولی حالا با به فعلیت رسیدن به کمال رسیده و از حد نقص خارج شده است. پس خود نقص و قوه، حد و محدودیتی برای یک چیز است.

همین معنا را در مورد وجود هم به کار می‌بریم و می‌گوییم هر چیزی که قوه چیزی را داشته باشد، ولی به فعلیت نرسیده باشد، ناقص و محدود است. پس وجودی کامل است که هیچ حدی نداشته باشد. پس معنای حد را گسترش دادیم. البته بیشتر از این هم می‌شود گسترش داد، ولی ما وارد این بحث نمی‌شویم و تنها می‌خواهیم معنای حد، تا حدودی روشن شود.

حالا فرض کن که ما چیزی به نام وجود در خارج داریم، ولی وجودی محدود؛

۱. همان، ص ۱۴۹-۱۵۱.  
 ۲. همان، ص ۱۲۹-۱۳۰.

یعنی مثلاً شکل آن کروی است، یعنی بی‌نهایت نیست، بلکه محدود به حد کره شده و سه بعدی است و هرچه مادی و سه‌بعدی باشد، محدود است. پس این وجود خارجی محدود است و آن محدودیت که می‌گوییم بدین معناست که جسم است، سه بعد دارد، جوهر است و... این مفاهیم، یعنی جوهر بودن و جسم بودن، همه از مفاهیم ماهوی هستند. پس می‌فهمیم که اگر می‌گوییم ماهیات حدّ وجودند، یعنی چه؟ و اینکه مفاهیم ماهوی بدون وجود، خارجیت استقلالی ندارند؛ یعنی اگر وجود نباشد، حد داشتن هم معنا ندارد و چیزی نیست که محدود باشد.

- شاگرد: پس اصالت وجود یعنی اینکه هرگاه چیزی بخواهد مصداق مفهومی مثل درخت باشد، باید حتماً اولاً و بالذات، مصداق مفهوم وجود باشد تا بتواند ثانیاً و بالعرض مصداق مفهوم درخت باشد؟ یعنی این وجود است که متن خارج را پر کرده و ماهیت، حد آن وجود است. همان‌طور که وقتی چیزی می‌تواند مصداق مفهوم برادر باشد که اولاً و بالذات مصداق مفهوم نفس باشد؟

- معلم: دقیقاً. باید، هم مابایزا و هم مصداق مفهوم وجود باشد تا بتواند مصداق مفهوم درخت باشد.

- شاگرد: می‌توان چنین هم گفت که: اگر ماهیتی - مانند درخت - بخواهد در خارج تحقق پیدا کند، در اصل، تنها و تنها به واسطه وجود است که می‌تواند تحقق داشته باشد؟ همان‌طور که مثلث بدون کاغذ نمی‌تواند موجود باشد؟

- معلم: بله، دقیقاً نیز همین مراد است<sup>۱</sup>. ولی مراد اصلی از اصالت وجود این است که آن چیزی که شما با لفظ درخت به آن در خارج اشاره می‌کنید، در واقع، آن شیء خارجی وجود است که دارای محدودیت و حد وجودی درخت بودن است؛ یعنی آن حقیقت عینی و خارجی همان وجود است<sup>۲</sup>.

۱. این یکی از معانی اصالت است که از یکی از تقریرها و دلیل اثبات اصالت وجود به دست می‌آید. (برای معنای واسطه در عروض، ر.ک: همان، ص ۱۷۳؛ همچنین برای معنای حیثیت تقییدیه، ر.ک: همان، ص ۸۳).  
۲. این یکی دیگر از معانی اصالت است که از دلیل دیگر اثبات اصالت وجود به دست می‌آید. این معنا از مهمترین دلایل اثبات اصالت وجود است. (برای اطلاع بیشتر، ر.ک: محمد تقی مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۳۴۸-۳۵۱؛ جواد نهرانی، عارف و صوفی چه می‌گویند؟، ص ۱۹۳-۱۹۹؛ علی ربانی گلپایگانی، ایضاح الحکمة، ترجمه و شرح پدایة الحکمة، ج ۱، ص ۷۴). البته باید دقت شود که این گفته که «اگر ماهیتی، مانند درخت، بخواهد در خارج تحقق پیدا کند، در اصل تنها و تنها به واسطه وجود است که می‌تواند تحقق داشته باشد» اصل مطلب است و این گفته که «هرگاه چیزی بخواهد مصداق مفهومی مثل درخت باشد باید حتماً اولاً و بالذات مصداق مفهوم وجود باشد تا بتواند ثانیاً و بالعرض مصداق مفهوم درخت باشد. همان‌طور که وقتی چیزی می‌تواند مصداق مفهوم برادر باشد که اولاً و بالذات مصداق مفهوم نفس باشد» نتیجه تصریح نشده آن است، پس یک مطلب نیستند.  
این اصل ادعای اصالت وجود و معنای اصلی اصالت وجود است. (ر.ک: محمد تقی مصباح یزدی، آموزش فلسفه،

### تعیین محل نزاع

- شاگرد: با توجه به تمام این موارد فکر می‌کنم محل نزاع تا حدود زیادی روشن شده باشد. اصالت وجودی می‌گوید، اصالت با وجود است؛ یعنی آن چیزی که - مثلاً - با لفظ درخت - در خارج به آن اشاره می‌کنیم مایزاً و اولاً و بالذات، مصداق واقعی وجود و ثانیاً و بالعرض مصداق ماهیت است. ماهیت، اعتباری است، و مایزاً ندارد، یعنی ماهیت متن خارج را پر نکرده است. پس اصالت ماهوی هم می‌گوید آن چیزی که با لفظ درخت به آن اشاره کردید، اولاً و بالذات مایزاً و مصداق واقعی ماهیت خاص - مثلاً مفهوم درخت - است و ثانیاً و بالعرض مصداق وجود است، یعنی ما مفهوم وجود را از آن درخت انتزاع می‌کنیم، بنابراین، وجود اعتباری است، متن خارج را پر نکرده و مفهوم آن مایزایی ندارد.

- معلم: درست گفتید. اگر خوب معنای اصالت وجود را فهمیده باشید، می‌توانید حرکت جوهری و مسائل دیگری را که مبتنی بر اصالت وجود هستند، به راحتی درک کنید. ولی درک و فهم اینها دلیل درستی این نظریه‌ها نیست و ما در بخش نقد به درستی یا نادرستی هر دو نظریه خواهیم پرداخت.

این نکته را نیز بیفزایم، که ما برای درک معنای اصالت، به برادر و نفس و... مثال زدیم، ولی توجه شود که در مثال ما، از کلمه اصالت استفاده نمی‌شود و آن معنای مورد نظر ما که از طریق مثال روشن شد، در همه جا کاربرد ندارد و تنها در همین مبحث اصالت وجود و ماهیت استفاده می‌شود. ما تنها خواستیم اصل معنا را که مایزاً داشتن و واقعیت عینی داشتن است، خوب بفهمید و حالا آن معنا را دقیق می‌کنیم که فقط در همین مبحث به کار برده می‌شود؛ یعنی اصالت و مایزاً داشتن دقیقاً به یک معنا نیستند، بلکه منظور از اصالت، مایزاً داشتن خاصی است نه اینکه هر مایزاً داشتنی را اصالت بگویند<sup>۱</sup>.

- شاگرد: اصل ادعای هر کدام مشخص شد، ولی آنچه به‌طور دقیق مشخص نشده، این است که مفاهیم متعدد، فراوان و حتی متضاد از اشیای خارجی به ذهنمان می‌آید،

ج ۱، ص ۳۳۵. این نکته را هم توجه کنید که در این نگرش به مسئله، معنای ماهیت همان معنایی نیست که قبلاً گفتیم. در اینجا ماهیت لایشرط و ماهیت بما هی و ماهیت مطلقه، مراد است! (ر.ک: علی شیروانی، شرح مصطلحات فلسفی، ص ۱۹).

۱. تا به حال اگر چنین بود دلیل نمی‌شود که بعداً هم چنین باشد و اگر خوب دقت کرده باشید، در این گفت و گو، ما معنای عامی را برای آن از بین کلمات صاحب‌نظران استخراج کرده‌ایم که همان مایزاً داشتن است، ولی تا این معنای عام برجسته نشده بود.

ولی شما چرا تنها روی دو مفهوم وجود و ماهیت متمرکز شده‌اید نه مفاهیم دیگر؟ از طرفی، چرا و چگونه این نزاع به وجود آمده است و چرا فقط بین این دو مفهوم؟ از طرف دیگر، چرا نگوییم که آن شیء خارجی همان‌طور که مصداق هر دو است، همان‌طور مابایزای هر دو مفهوم وجود و ماهیت هم باشد و یا اصلاً مابایزای هیچ‌کدام از این دو نباشد، بلکه مابایزای مفهوم دیگری باشد؛ هر چند مصداق مفهوم وجود و ماهیت نیز می‌باشد و... .

- معلم: خیلی عجله می‌کنید و حق هم دارید و با طرح پرسشهای متعدد در یک زمان، ذهن خود و بقیه را آشفته می‌کنید، آنگاه هیچ مطلبی را سر جای خودش نمی‌توانید پیدا کنید.

- شاگرد: این پرسشها را در اصل ما طرح نمی‌کنیم، بلکه با شنیدن سخنان شما، این پرسشها سیل‌آسا در ذهن سرازیر می‌شود.

- معلم: این خیلی خوب است و گام مثبتی است، ولی گام بعدی کنترل، دسته‌بندی و انتخاب این پرسشهاست؛ چراکه ما نمی‌توانیم در این وقت کم، به تمام آنها پردازیم. پس انتخاب می‌کنیم. ما از بین تمام مفاهیمی که وجود دارند، دو مفهوم عام وجود و مفهوم عام ماهیت را داریم. مفهوم عام وجود، بدون استثنا بر هر چیزی که در عالم وجود دارد، قابل تطبیق است؛ یعنی آن چیز، مصداق مفهوم وجود است، حتی ذات خداوند. مفهوم ماهیت نیز به معنای عام آن، شامل خداوند هم می‌شود، ولی به معنای خاص آن، شامل هر چیزی به جز خداوند است.<sup>۱</sup> به همین سبب، بعضی گفته‌اند که موضوع مبحث اصالت وجود و ماهیت، تمام وجودها حتی خداوند هم هست و بعضی دیگر گفته‌اند که موضوع آن فقط در جایی است که آن موجود، هم مصداق وجود و هم مصداق ماهیت باشد؛ لذا یکی از دو مفهوم، مابایزای دارد و دیگری ندارد و...<sup>۲</sup>

- شاگرد: اصل این نزاع از کجا پیدا شده است؟

- معلم: برای پاسخ این پرسش، به کتاب آموزش فلسفه از استاد مصباح، ج ۱، ص ۳۲۰-۳۳۵ مراجعه کنید و حتماً آن را مطالعه کنید؛ چراکه اگر بخواهیم همان مطالب را بیاوریم، وقت زیادی می‌گیرد و نمی‌خواهیم کارهای انجام شده را دوباره تکرار کنیم. البته در جای خودش به این مطالب دوباره باز می‌گردیم.

۱. ر.ک. محمد تقی مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۳۳۶؛ علی شیروانی، شرح مصطلحات فلسفی، ص ۱۴۳-۱۴۵.

این مطلب با مراجعه به نظرات مختلف در مورد اصیل بودن روشن است.

- شاگرد: نکته‌ای که دوست دارم حتماً بگویم این است که در بیان دیگران در مورد این مبحث، ابهام و سردرگمی خاصی وجود دارد که حتی خود آنها هم گرفتار هستند و این بیان ساده شده را من تنها در اینجا دیده‌ام.

- معلم: البته اینجا هم ما به عمد بعضی جاها را مبهم گذاشته‌ایم، ولی این ابهامها مربوط به اصل مسئله نیست، بلکه مربوط به معانی دیگر برای بعضی از کلمات یا مسائل دیگر است که شاید با پرداختن به آن، از مسیر اصلی بحث دور می‌شدیم و ذهن خود و شما را آشفته می‌کردیم؛ لذا خیلی از جزئیات را به عمد کنار گذاشتیم، و تنها سعی کرده‌ایم آنچه دیگران می‌فهمیدند، ولی به بیانی قابل فهم بیان نمی‌شد - هر چند ناخودآگاه - برای حقیقت‌جویان واقع‌بین، بیان کرده باشیم و گرنه این بیان، تنها قالب متفاوت با الفاظ دیگران دارد. بعضی به ظاهر خوب می‌فهمند، ولی نمی‌توانند خوب بفهمانند. وقتی انسان چیزی را خوب فهمیده، ولی نمی‌تواند خوب توصیف کند - در واقع آن را دقیق نفهمیده و پنداشته که خوب فهمیده است - و اگر این امکان برایش فراهم می‌شد که خودش برای خودش آن را خوب توصیف کند، آن وقت به اشکالهای آن چیزی که به نظرش درست می‌آمد می‌رسید. ما سعی کرده‌ایم روشی متفاوت در آموزش مفاهیم فلسفی پیاده کنیم تا از سختی کاذبی که برای درسهای فلسفی ایجاد شده است، اندکی بکاهیم و این کار را با وارد کردن الفاظ و مفاهیمی که در گذشته به ارزش آن مفاهیم توجه نشده است، انجام داده‌ایم.

- شاگرد: این روند طبیعی در تکامل هر علمی است که با وارد شدن نگرش، مفهوم و یا لفظی جدید - بر اثر اضافه شدن آگاهی جدید که نتیجه تلاش اندیشمندان است - آن علم به جهشی جدید می‌رسد. اینجا شما با استفاده از اقسام مفاهیم ذهنی و خصوصیات آن مفاهیم، مطلب را با نگرشی دیگر بیان کرده‌اید.

- معلم: ذکر این نکته را هم لازم می‌دانم که شاید بعضی‌ها، مختصری از بیان ما را قبول نکنند و ما این حق را به آنها می‌دهیم؛ زیرا نگاه بی‌طرفانه به یک مبحث، چیزهایی را به انسان نشان می‌دهد که در نگاه جانبدارانه - به یک طرف از طرفهای درگیر - هرگز نمی‌توان آنها را دید. این را در بخش نقد به طور ملموس‌تر خواهیم دید. ما در اینجا سعی کرده‌ایم با نگاهی بی‌طرفانه به نظرهای هر دو طرف نگاه کنیم و هر آنچه مراد هر گروه بوده است، درک کنیم. سپس درک خود را با قالبی دیگر برای دیگران بیان کنیم (نظر هر گروه را از نگاه خود آن گروه بیان کرده‌ایم نه از نگاه ایم تا حد امکان از الفاظ خودشان، هر چند در قالبی

دیگر، استفاده کنیم. ولی کاستیهای دیگری وجود دارد که باید در بخش نقد به آنها بپردازیم. تذکر مختصر این نکته لازم است که بعضی از ابهامهای موجود، ناشی از خود تقریرکنندگان بحث است و ما چاره‌ای نداشتیم جز اینکه همان چیزی را که از نظر ما نادرست است، به همان صورت نادرست و مبهم طرح کنیم تا از نظر تصور رایج عدول نکرده باشیم؛ هر چند برای ما کار طاقت‌فرسایی بود.

- شاگرد: فکر می‌کنم اگر اصل محلّ نزاع را مختصر و مفید توضیح دهید، برای جلسهٔ امروز کافی باشد و ادامهٔ مباحث را؛ یعنی ادلهٔ هر کدام از طرفین برای اثبات نظریهٔ خودشان، همراه با تحلیل و نقد شما، به جلسه‌ای دیگر واگذاریم.

- معلم: توضیح محلّ نزاع را دقیقاً از کتاب استاد مصباح نقل می‌کنیم:

"شکی نیست، هر موجودی دارای مفهوم ماهوی باشد؛ مفهوم مربوط بر آن حمل می‌شود، چنان‌که مفهوم انسان بر اشخاص خارجی قابل حمل است. همچنین شکی نیست که مفهوم وجود (به صورت حمل اشتقاق) بر هر موجود خارجی حمل می‌شود و حتی در مورد خدای متعال نیز که ماهیت ندارد، می‌توان گفت، موجود است؛ به عبارت دیگر، از دیدگاه عقلی، هر ممکن الوجودی، دارای دو حیثیت است: یکی حیثیت ماهیت و دیگری حیثیت وجود. چنان‌که فلاسفه گفته‌اند: «کلّ ممکن زوج ترکیبی، مرکب من ماهیة و وجود». این همان مطلبی است که بارها اشاره کرده‌ایم که انعکاس واقعیت‌های خارجی در ذهن، به صورت قضیه‌ای است که معمولاً (یعنی در امور دارای ماهیت) از یک مفهوم ماهوی و مفهوم وجود تشکیل می‌یابد.

در چنین مواردی اگر فرض شود که در ازای هر یک از این دو مفهوم، یک حیثیت عینی و خارجی وجود دارد، یعنی مفهوم ماهوی از یک حیثیت عینی و مفهوم وجود از حیثیت عینی دیگری حکایت می‌کند که در خارج با یکدیگر ترکیب شده‌اند و به دیگر سخن، ترکیب موجود از وجود و ماهیت، ترکیبی خارجی و عینی است، معنای این فرض آن است که هم ماهیت اصیل است و هم وجود.

ولی این، فرض صحیحی نیست؛ زیرا اگر هر موجودی دارای دو حیثیت عینی باشد، هر یک از آنها به صورت قضیهٔ دیگری در ذهن منعکس می‌شود که مشتمل بر دو مفهوم است و باید در ازای هر یک از آنها حیثیت عینی دیگری را فرض کرد و این جریان تا بی‌نهایت ادامه می‌یابد و لازمه‌اش این است که هر موجود بسیطی مرکب از بی‌نهایت حیثیت‌های عینی و خارجی باشد!

ین همان مطلبی است که فلاسفه گفته‌اند که تغایر وجود و ماهیت، تغایری

ذهنی است: «إِنَّ الوجودَ عارضُ الماهيةِ تصوراً و اتحاداً هويةً».

یعنی عروض و حمل وجود بر ماهیت که مقتضی تعدد و تغایر آنهاست، فقط در ظرف تصور ذهنی حاصل می‌شود و گرنه این دو حیثیت از نظر هویت خارجی با یکدیگر متحدند. پس نمی‌توان هم ماهیت را اصیل و دارای واقعیت عینی دانست و هم وجود را؛ چنان‌که نمی‌توان هر دو را اعتباری انگاشت؛ زیرا بالاخره همین قضیه هلیه بسیطه است که از واقعیت عینی حکایت می‌کند و ناچار مشتمل بر مفهومی است که در ازای واقعیت عینی قرار می‌گیرد. پس امر دایر است بین اینکه ماهیت اصیل باشد و وجود اعتباری یا برعکس.

بنابراین، طرح مسئله به صورتی که دارای دو فرض باشد، مبتنی بر چند اصل استوار است:

۱. پذیرفتن مفهوم وجود به عنوان مفهوم اسمی مستقل و به اصطلاح، پذیرفتن وجود محمولی؛ زیرا اگر مفهوم وجود منحصر در معنای حرفی و رابط در قضایا باشد، جای چنین فرضی درباره آن نیست که از واقعیت عینی حکایت کند و به قول صدرالمتألهین، دارای حقیقت عینی باشد و طبعاً چاره‌ای جز قول به اصالت ماهیت نخواهد بود.

۲. پذیرفتن تحلیل موجودات امکانی به دو مفهوم وجود و مفهوم ماهوی؛ یعنی اگر کسی چنین بیندارد که مفهوم وجود چیزی جز مفهوم ماهیت نیست - چنان‌که از بعضی از متکلمان نقل شده که معنای وجود در هر قضیه‌ای همان معنای ماهیتی است که موضوع آن را تشکیل می‌دهد - در چنین فرضی باز جای تردید بین اصالت ماهیت و اصالت وجود باقی نمی‌ماند و اصالت ماهیت متعین خواهد بود. ولی بطلان این فرض در درس بیست و دوم روشن شد.

۳. پذیرفتن اینکه ترکیب وجود و ماهیت ترکیبی ذهنی است و در متن خارج، دو حیثیت متمایز وجود ندارد که یکی در ازای مفهوم ماهوی و دیگری در ازای مفهوم وجود قرار گیرد؛ یعنی فرض اصالت هر دو، فرض صحیحی نیست، چنان‌که بیان شد. بر اساس این سه اصل، مسئله به این شکل مطرح می‌شود که آیا واقعیت عینی اصالتاً در ازای مفهوم ماهوی قرار می‌گیرد و بالعرض مفهوم وجود بر آن حمل می‌شود یا برعکس، اصالتاً در ازای مفهوم وجود قرار می‌گیرد و بالعرض مفهوم ماهوی بر آن حمل می‌گردد؟ به دیگر سخن، آیا واقعیت عینی مصداق بالذات ماهیت است یا وجود؟ بنا بر فرض اول، شناخت ماهیات و احکام ماهوی همان شناخت واقعیت‌های عینی

است، ولی بنابر فرض دوم شناخت ماهیات به معنای شناخت قالبهای موجودات و حدودی است که در ذهن منعکس می‌شود نه شناخت محتوای عینی آنها<sup>۱</sup>."

#### منابع:

۱. تهرانی، جواد، عارف و صوفی چه می‌گویند؟، بنیاد بعثت، چاپ هشتم، زمستان ۶۹.
۲. ربانی گلپایگانی، علی، ایضاح الحکمة، ترجمه و شرح بدایة الحکمة، انتشارات اشراق، پاییز ۱۳۷۴.
۳. شیروانی، علی، شرح مصطلحات فلسفی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، تابستان ۱۳۷۳.
۴. عبودیت، عبدالرسول، مقاله اصالت وجود، مجله معرفت فلسفی، سال اول، شماره دوم، زمستان ۱۳۸۲.
۵. مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش فلسفه، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران زمستان ۱۳۷۸.